مسیحیت ، پیآیند نا فرمانی از قدرتِ پدر آسمانیست ، و سپس محبت او ، در این خلاصه میشود که انسان را با قربانی فرزندش عیسی مسیح ، از «این گناه» ، نجات بدهد . پس ، محبت و ایمان هم ، فرع قدرتند .

در فرهنگ سیمرغی یا زنخدائی ایران ، پیدایش ، پیدایش از تخم بود . کاشتن (کِشتن) هم معنای کاشتن بزر در زمین بود، و هم انداختن نطفه در زهدان بود . واژه « تخم » ، هم به نطفه گفته میشد ، هم به بزر . واژه « **مینو** » و « **است** » که هسته باشد ، و « **آگ** » و « **اند = هند** » ، همه ، همین معنای تخم و بزر را داشتند . این مینو که تخمست میروید و جهان میشود و بالاخره آسمان میشود ، و این آسمان که خوشه تازه است ،باز همان « مینو » است . این « است » ، که هسته باشد ، « ستی یا استی » میشود که جهان « هستی » باشد . آگ ، به تخم گندم گفته میشود ، همین واژه « آقای » امروزه شده است . **آقا** ، یك واژه ایرانیست ، و نیازی به واژه های ساختگی از قبیل « کدبان » نیست . تخم بودن که آقا بودن باشد ، معنای « اصالت انسان » را داشته است . این « اند = هند » به عربی رفته است و « **حنطه** » شده است که گندم باشد . و هندوانه که پیشوند « اند= هند » دارد ، به معنای « پر از تخم » است و هیچ ربطی به هندوستان ندارد . حنده قوقا که به شبدر گفته میشود ، همان « اند + کوکا » است که به معنای « تخم ماه » است . نام دیگر « بهمن » که اصل خرد و خنده و بزمست ، « **اندیمان = هندیمان** » بوده است که در اصل به معنای « مینوی مینو » یا « تخم در تخم » هست . یعنی بهمن ، اصلِ اصل هست . بهمن ، هم « تخم پیدا » و هم « تخم در تخم است که ناپیداست » . از این رو بهمن ، صمیمی ترین و محرمترین و اندرونی ترین بخش هر انسانی است . بهمن ، اصل ناپیدا و آفریننده ، در « چهره و شکل پیدا » هست . بهمن ، نا پیدای در هر پیدائی است . **این بهمن است که ارتا یا هما و سیمرغ میشود** (و در داستان ، هما ، فرزند بهمن میشود) اینست که « پیدایش از تخم » ، فوری معنای انتزاعی پیدا کرد ، و فراسوی دو پدیده زائیدن و روئیدن ، قرار گرفت .

آفریدن و آفرینش هم که از واژه « آور = آبستن+ آفریت= زن » که زائیدن و زن باشد ، پدید آمده بود ، معنای انتزاعی « پِیدایش به طور کلی » را پیدا کرد . ازاین رو ترجمه **واژه های « خالق " به « آفریننده » و « خلقت » به « آفرینش » ، به کلی فرهنگ ایران را مغشوش و تاریك میسازد** . آفریننده ، خالق نیست ، و خلقت هم ، آفرینش نیست . این دو جفت اصطلاح ، ریشه در دو جهان بینی گوناگون دارند ، و دو معنای متضاد باهم دارند . الله ، خالقست ، و اهورامزدا و فرخ و بهمن ، آفریننده اند . « **آفریننده** » ، **همیشه با « آفریده » برابر و همگوهر است** ، و خالق ، همیشه نا برابر و ناهمگوهر با مخلوقست . مفهوم « **برابری** » در فرهنگ ایران از این برابری سرچشمه میگیرد . اینست که پدیده « داد » که با « اصل برابری » کاردارد ، ریشه در گوهر خدا دارد که تبدیل به گیتی یافته است .

سال ایرانی ، شش فصل داشته است . آنچه امروزه شش گاهنبار (شش جشن) نامیده میشوند ، اینها ، شش تخم یا « شش آذر » یعنی « شش زهدان » بوده اند . تخم نخست ، همان پنج روز پایان سالست . این تخم ، **سیمرغ ، در پنج چهره اش میباشد** . از این تخم ، در ۳۰ روز ، آسمان ابری میروید ، و آنگاه تخمی از آن پدید میآید که مرکب از پنج روز است ،که اینهمانی با پنج خدا دارند ، و این تخم ، تخم آبست . از این تخم ، در ۵۵ روز ، گستره آب میروید ، و هنگامی این گستره ، به اوج خود رسید ، تخمی از آن پدید میآید که پنج روز است که اینهمانی با پنج خدا دارد . **مهر این خدایان به هم** ، تخمیست که از آن ،

در ۷۰ روز ، زمین پدید میآید ، و هنگامی زمین به کمال رویش خود رسید ، از آن **تخمی** پدید میآید که پنج روز است ،که اینهمانی با پنج خدا دارد ، ومهر و آمیختگی و یگانگی این خدایان باهم ، تخم گیاه است ، و از این تخمست که در ۲۵ روز ، جهان گیاهی پیدایش می یابد ، و درختی که نماد کل گیاهانست در اوجش ، تخمی پدید میآورد که اینهمانی با پنج خدا دارد ، و این تخم ، تخم جانورانست ، و بالاخره هنگامی جهان جانوران در ۷۵ روز گسترش یافت و پدیدارشد ، آنگاه تخمی از آن برمیآید که پنج روزاست که اینهمانی با پنج خدا دارد ، و از مهر این خدایان بهم ، تخم انسان (جمشید) پیدایش می یابد ، و انسان در ۷۰روز میگسترد و وقتی به کمال پیدایشش رسید ، تخمی میگذارد که مرکب از پنج روز است که اینهمانی با پنج شکل سیمرغ دارد . به سخنی دیگر ، **خدا، تخم انسانست . این اندیشه که سراسر بخشهایِ جهان ، از همدیگر پیدایش می یابند ، حتا خدا نیز، در زنجیره این پیدایش از همدیگر قرار دارد** ، یك جهان بینی فوق العاده مهمی ارائه میدهد که بی نظیر است . این تصویر پیدایشی را ، باید رویاروی تصویر « خلقت جهان به امر یهوه در تورات و در قرآن » بگذاریم تا ویژگیهایش بخوبی نمودار شود . خوب در این تصویر بالا دیده میشود که ، **همه جهان ، در همدیگر روئیده اند** . یکی در دیگری روئیده و با دیگری آمیخته است . از سوئی ، آسمان در آب میروید ، آب در زمین میروید ، زمین در گیاه میروید و گیاه در جانور نیروید و جانور در انسان میروید و بالاخره **انسان در خدا میروید** . در این تصویری که به نظر بسیار ساده میرسد ، چه فلسفه ژرف و عالی نهفته است . همه گیتی و خدا ، همسرشت و همگوهرند . فقط « **یك جهان به هم پیوسته**» وجود دارد و خدا ، حلقه ای از زنجیره موجودات و تحولات و گشتهاست . **خدا در این تصویر ، اصل قدرت و حکمفرمائی نیست ، بلکه اصل مهر است** . در حالیکه در تورات ، یهوه برای خلق هر بخشی از هستی ، جدا جدا اراده میکند ، و جدا جدا امر میکند تا آسمان خلق شود ، تا زمین خلق شود .... این تصویر ، نکات کاملا متضاد با اندیشه ایرانی دارد . در این تصویر ، دوبخش از هستی ، کاملا جدا و بریده از همند . یکی هستی یهوه و خالقست ، و دیگری هستی مخلوقاتست ، و این دو گستره هستی ، چندان با هم متفاوتند که هستی مخلوق در برابر هستی خالق ، به هیچ هم بحساب نمیآید . دوم آنکه ، چیزها را جدا جدا از هم خلق میکند ، و بالاخره این یهوه و پدر آسمانی و الله است که بر همه مخلوقات ، قدرت میورزد . این دو پاره شدن هستی است که به تئوری های two kingdoms یا zwei Koenigreiche میکشد که بنیاد اندیشه **تئوکراسی** در ادیان سامی است ، که به هیچ روی در فرهنگ اصیل ایران نبوده است . **خدا و انسان در فرهنگ ایران ، درهم روئیده اند** . اینکه در الهیات زرتشتی ، این اندیشه بزرگ ، سرکوبی و مسخ و تحریف شد ، کاری بود برضد فرهنگ ایران ، که زمینه کشمکش و تنش شدید ، میان جامعه و حکومت در دوره ساسانیان گردید . در فرهنگ ایران ، مفهوم « ابتدا » به معنای « ابتدا » در ادیان سامی نیست . **ابتکار و آفرینندگی در فرهنگ ایران ، در همه بخشهای هستی ، وجود دارد** . در فرهنگ ایران ، هستی بطور مطلق ، از خدا ، ابتدا نمیشود ، بلکه این بخشهای شش گانه هستی ، یکی در دیگری میروید ، و همه ، آفریننده و مبدع و نو آور هستند . **آفرینندگی ، درجهان هستی ، پخش و پراکنده است، و در یکجا و در یك اراده ، متمرکز و انحصاری نیست که اصل قدرت باشد** . بالاخره در پایان هرسال ، از جانور ، انسان و از انسان ، خدا ، و از خدا آسمان ابر ی ، و از آسمان ابری ، آب پدید میآید . خدا ، بخشی از روند آفرینش ، و آفرینندگی گشتی

هستی است ، نه نقطه مطلقی که همه چیزها از او ابتدا و از او ، هستی میبابند . آغاز گری و ابداع و نو آوری در ادیان ابراهیمی ، پیآیند آنست که « مخلوقات » ، همگوهر خالق نیستند . اینست که در فرهنگ ایران ، آفرینندگی و آغاز گری و نوآوری ، یعنی اصالت ، در همه بخشهای گوناگون گیتی هست ، نه مانند ادیان سامی ، که خلاقیت بطور انحصاری ، در دست الله و پدر آسمانی و یهوه است . در این ادیان ، تنها خالق است که اصالت دارد . در حالیکه در **فرهنگ ایران ، انسان نیز همانند خدا ، اصالت دارد** . این اندیشه ، به کلی سیاست و اخلاق و اجتماع و .... دیگر ، پدید میآورد . در این فرهنگ ، جان و خرد انسان ، همان اصالت را دارد که جان و خرد خدا . فرهنگ ایران در پیوستن این تصاویر به هم ، سراندیشه هائی را پدید آورده است که شگفت آورند ، و پیآیندهای مردمی و حقوقی و اجتماعی و فلسفی آن ، دست آوردهائی هستند که آینده ایران و جهان را میتوان برآن بنا کرد . **در فرهنگ ایران ، هیچ بخشی از هستی ، بر بخشی دیگر ، حکومت نمیکند و قدرت نمی ورزد** . خدا هم ، بخشی حاکم برسایر بخشهای هستی نیست . در روایتی دیگر ، می یابیم که همانسان که خدا ، از تخم انسان میروید ، همانسان نیز انسان ، از تخم خدا پدید میآید و میروید . **پیوند خدا با انسان** ، دوسویه و متقابله است . این پیآینِد اندیشه « **برابری آفریننده با آفریده** » **هست** . این اندیشه از آنجا میآید که تخم خدا (مینو) ، هرچه بیشتر روئید ، این رویش ، همگوهر خداست ، و همانقدر اصالت و نیروی آفرینندگی دارد که خود خدا . اینست که ما هرچه از اصل ، دور میشویم ، همانقدر اصیل ، همانقدر خدا هستیم . این اندیشه در سیر تاریخ ، سبب میشود که اصالت ، در یك پیامبر یا مظهر الهی نیست ، که دورشدن از او ، سبب دور افتادن از اصالت باشد . پیآینِد دیگر این اندیشه ، آنست که همه ادوار تاریخ ، همانند همدیگر ، اصیلند . تجربیات انسانها در همه برهه های زمان ، اصیلند . اینکه هر انسانی ، فرزند مستقیم خداست ، در همان داستان « مهر گیاه » یا مردم گیاه است ،که « گیامرتن » یا کیومرث یا بهروج الصنم (**اورنگ و گلچهره** + بهروز و پیروز + ورقه و گلشاه ....) بوده است ، که از موبدان زرتشتی ، سرکوبی شده است . **این سر اندیشه ، برضد تئوریهای حاکمیت یك شاه ، یا حاکمیت الهی (تئو کراسی) بوده است** . از اینرو **موبدان زرتشتی ، بسختی برضد فرهنگ ایران جنگیده اند . آنها دشمنان شماره یك فرهنگ ایران بوده اند** . در فرهنگ ایران ، خدا و انسان ، باهم آمیخته و همگوهرند ، و بحث در این نیست که کدام یك ، اصالت دارند . بحث جدائی و پارگی اندیشه از ماده ، یا درونسوsubjecti از برونسو object، یا روح از جسم ، در این فرهنگ ، بحثی است پوچ و بی محتوا . چون از سوئی ، خدا ، در آسمان ابری و سپس در آب ، و سپس در زمین میروید ، اینست که « خدا در همه گیتی ، حاضر و نهفته در هسته هر هستی و آمیخته با هستی است . در واقع ، این خداست که از هر چیزی ، پیدایش می یابد . خدا ، وقتی در هستهِ نا پیداست ، خدا نیست ، وقتی ، ماده شد (تبدیل به گیتی شد) ، خدا میشود . تفاوت این دو روند اندیشیدن ، دو جهان بینی کاملا متضاد پدید میآورد .

با روئیدن یك بخش از هستی ، از بخش دیگر ، همیشه آن بخش در کمالش به تخمی میانجامد که مرکب از پنج خداست . و از این « تخم پنج خدایه » هست که بخش دیگر میروید . به عبارت دیگر ، **هر بخشی از هستی ، پیآینِد « همکاری و مهرورزی و همبستگی و هماندیشی و همگفتاری و همپرسی یك انجمن یا جمع »** است . به عبارت ما ، کل گیتی ، فطرت « سوسیال » دارد ، و چون همه « شش تخم هستی ، همان **ارتا واهیشت** است ، همان خوشه پروین است . چون اهل فارس بنا بر

ابوریحان به اردیبهشت ، « ارتاخوشت = ارتا خوشه = ارتای خوشه » میگویند ، و این روز، برابر منزل سوم ماهست که ثریا یا خوشه پروین است . و این خوشه پروین ، مرکب از شش ستاره پیدا ، و یك ستاره نا پیداست که برابر با بهمن (مینوی مینو = اصل اصل) نهاده میشده است . طبعا بهمن ، که اصل خرد و خنده و بزم و همپرسی است ، فطرت و طبیعت جهان است . **خرد در کل هستی ، آمیخته ، و هسته نا پیدای کل هستی و هرچیزی هست** . اینست که قانون و معیارهای اخلاقی و نظام اجتماعی و سیاسی و اقتصادی ، همه از همین « ارتا » که خوشه هستی است ، و نماد نظم و پیوستگیست ، پیدایش می یابد . از سوی دیگر ارتا ، یا اصل حق و عدالت و قانون ، پیدایش مستقیم بهمن ، یعنی خرد و نظم (=ارکه) ناپیداست ،که فطرت جهان و بالاخره فطرت انسانست . این اندیشه های بلند و ژرف ، همه ریشه مستقیم ، در اندیشه « آفرینش پیدایشی » در فرهنگ ایران دارند .

از اینجاست که تقویم ایران (**ماهروز**) حاوی کل جهان بینی ایرانیان بود . درك « **زمان** » در تقویم ، درك سیاست و انسان و طبیعت و اخلاق و زندگی ، بود . ایرانی ، مفهومی بسیار ویژه ، از « **زمان** » داشته است که باید جداگانه بررسی شود . پس از زرتشت ، موبدان کوشیدند که این تقویم را تصرف کنند ، و با اندکی تغییر ، جزو الهیات خود و دین زرتشتی سازند . البته مجبور بودند که « پیدایش و آفرینش از گوهر خود چیزها » را به هر ترتیبی شده ، و تا آنجا که ممکنست ، حذف کنند ، تا بتوانند ، اهورامزدا را « آفریدگار و کردگار منحصر به فرد » سازند . بدینسان ، از خدایان ایران ، که اینهمانی با زمان و روزها داشتند ، همین ویژگی آفرینندگی و ابتکار را از آنها حذف کردند . دیگر ، هیچکدام از آنها ، خودشان ، آفریننده و اصیل نبودند ، و فقط گماشته و مأمور اهورامزدا شدند . این بدان معنا بود که « اصالت و آفرینندگی » را از زمان ، گرفتند . مفهوم « زمان » در الهیات زرتشتی به کلی دگرگون ساخته شد . در فرهنگ ایران ، هر روزی ، تنها ، « بنام خدائی » نامیده نشده بود ، بلکه آفرینندگی و ابتکاری که بدان خدا نسبت داده میشد ، بیان اصالت آن زمان و آنروز بود . اینست که تصویر همه خدایان ایران ، در این راستا ، مسخ و مُثله و تحریف و دستکاری شدند . نیایشهای سی روزه ، نیایش سی خدا به روایت زرتشتی شده است ، و همه جز روز یکم که به اهورامزدا نسبت داده اند ، اصالت خود را از دست داده اند . این خدایان در فرهنگ ایران ، چهره ای کاملا دیگر داشته اند که ما در آثار زرتشتی می یابیم . با شناختن خدایان ایران در اصالتشان هست که میتوان فرهنگ ایران و شیوه اندیشگی مردمان ایران را شناخت .

با وجود این ، موبدان زرتشتی برای آنکه شش گاهنبار یا شش تخم هستی را ضمیمه الهیات خود سازند ، اندیشه جالبی کرده اند ، که مفهوم اصلی « **خواست** » را در فرهنگ ایران روشن میکند . خوب اگر دقت شود ، دیده میشود که **واژه « خواست » را در فرهنگ ایران ، نمیتوان به هیچ روی ، به « اراده » برگردانید** . این گاهنبارها ، که هریك ، تخمی مرکب از پنج خدا بودند ، در اثر مهرورزیشان به هم ، جشنی فراهم میآوردند و در واقع ، « جشن مهر » بودند ، و از این تخمهائی که « **جشن مهر خدایان به هم** » بودند ، آب و زمین و گیاه و جانور و انسان و بالاخره سیمرغ میروئید . موبدان آمدند و این تخمهای ششگانه را برابر با « شش خواست اهورامزدا » گذاردند . اینست که در متون پهلوی دیده میشود که میآید که « **پس از** گذشت گاهنبار » ، اهورمزدا ، آب یا زمین یا گیاه .... را میآفریند . **این برابر نهادن « خواست اهورامزدا » با « تخم در فرهنگ زنخدائی »** ، سبب شد که ، خواست اهورامزدا ، معنای ویژه ای در فرهنگ ایران یافت . عبارت «الله ، اراده میکند » ، معنای دیگری میدهد که

اهورامزدا ، « میخواهد » . به عبارت دیگر ، « **خواست اهورامزدا** » **هم ، تخمی است که میروید و میگسترد** ، و آب و زمین و گیاه و جانور و انسان میشود . و همین خواست اهورامزداست که در گاهنبار پایان سال ، تبدیل به سرودهای گاتا ، تبدیل به جشن مهر میشود ، و از این سرودها ، جهان آفریده میشود . **سرودهای گاتا** ، که بیان خواست اهورامزدا هستند ، جانشین « **تخم سیمرغ** » میشوند ، که از درخت انسان روئیده بود . « **خواست** » **در فرهنگ ایران ، یك پدیده یا اصل پیدایشی است ، و مانند « اراده » در ادیان ابراهیمی ، از قدرت برنخاسته است** . « خواست » ، تخمیست که کاشته میشود و میروید . البته « **اندیشه** » نیز مانند « بینش » و « آرزو و خواست » ، کاشتنی و روئیدنی و زائیدنی بوده اند . اندیشه یا آرزو و خواست را باید کاشت و پرورد تا واقعیت بیابد . اندیشه و آرزو و خواست ، روند ساختن با قدرت ، و بکار بردن زور و قهر نیست ، و با اعمال قدرت در امر کردن ، بدست نمیآیند . وقتی « **نرخدائی** » چیره شد ، **اندیشهِ « قدرت » ، پیدایش یافت** . از آنجا که مرد نمیتوانست بزاید و بیافریند ، اندیشه « خلقت بوسیله امر و اراده و قدرت » پیدا شد . برای اینکه معنای « روئیدنی بودن خواست و آرزو و اندیشه » ، روشنتر گردد ، اشاره به داستانی که مولوی در غزلیاتش آورده است ، مفید میباشد . اینکه آرزو و طلب و حواست ، در کاشتن و شکیبائی ، تا گوهر خود آرزو و خواست ، به بر نشیند ، اندیشه ای بوده است که در جادوگری هم بکار برده میشده است . یکی آرزوئی داشت و میخواست آن آرزو برآورده شود ، نزد جادوگری میرفت ، و جادوگر ، آرزوی او را در نامه ای مینوشت . آنگاه ، آن شخص ، این نامه را که حکم تخم داشت ، در زمین دفن میکرد ، و منتظر میشد که این « تخم آرزو و خواست و اندیشه » ، روزی سبز شود . یك داستان خوشمزه هست که مولوی میآورد ، واین داستان را با اندکی تغییر ، آتاتورك برای رضاشاه درموردی حکایت کرده است . داستان اینست که عاشقی ، نزد جادوگری میرود ، و میگوید که من آرزوی آنرا دارم که به وصال معشوقه ام برسم . شاید جادوگر ، بو میبرد که این آرزو، هیچگاه برآورده نخواهد شد . اینست که به او میگوید ، این افسون را که من نوشته ام ، بگیر و در زمین دفن کن ، تا به آرزویت برسی . ولی این افسون ، هنگامی کارگر خواهد افتاد ،که هنگام دفن کردن آن ، به فکر بوزینه نیفتی . اگر بوزینه به فکرت بیاید ، آنرا دفن مکن . اینست که این عاشق ، هر وقت میرود نامه را دفن کند ، ناگهان بوزینه بفکرش میآید ، و پس از چند بار آزمایش ، فریاد میزند و به آن جادوگر نفرین میکند که ای کاش سخنی از بوزینه نزده بودی . در واقع ، او هرگز نمیتواند ، آرزویش را بکارد تا بروید .

البته نوشتن نامه با محتوای آرزوها ، و گذاشتن آن در درز دیوار (دیوار = دی + وَر = زهدان سیمرغ) ، همین معنا را داشته است . آرزو که کاشته شد ، اندیشه و خواست که کاشته شد ، بدون اعمال زور و قهر و پرخاش ، آن آرزو و خواست ، برآورده میشود . جشن رقعه کژدم از همین مقوله است . همچنین رقعه ادکن ، همین مقوله است و « ادکن » ، همان « **ادو کانا** » است ، که نام خرّم یا فرّخ است .. این کار را هنوز در اورشلیم ، روی دیوار ندبه میکنند . کیکاوس برای دادن حقانیت به حکومت بر ایران ، میگوید هرکه « دژ بهمن » یعنی « دژ خرد شاد » را بگشاید ، او حقانیت دارد که برایران حکومت کند . چون بهمن ، مینوی مینو یا اصل اصل است ، پس باید اورا در درون هرچیزی یافت ، که بسته است . هر چیزی ، دژیست محکم ، که اصل آن ، در این دژ نهفته است . این خرد نهفته در انسانها را ، باید بدون اعمال زور و قهر یافت . اینست که کیخسرو ، پسر سیاوش ، بجای کار برد زور و پرخاش و جنگ ، همین خواست و آرزوی خود را در